

تأملی بر پیوندهای قبیله‌ای شاهان هخامنشی و نقش آن در تحکیم و تداوم شاهنشاهی با تکیه بر دو قبیله اوکسی و پاتیشوری

علی بهادری*

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

(از ص ۱ تا ۱۹)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۰۲/۰۶؛ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۶/۰۶/۲۰

چکیده

معروف است که یکی از اقدامات مثبت و عملی شاهان هخامنشی در مواجهه با فرهنگ سرسخت قبیله‌ای منطقه جنوب غرب ایران از یک‌سو و نیاز به جلب حمایت قبایل و وحشت از شورش آنان از سوی دیگر برقراری پیوندهای خانوادگی به شکل ازدواج‌های سیاسی با مهم‌ترین رهبران قبایل بود. ارتباط سیاسی و خویشاوندی داریوش اول (۴۸۶-۵۲۲ ق.م) با گبریا س یکی از همدستانش در سرنگونی گئوماته/ بردیا و رهبر قبیله پاتیشوری، یکی از قبایل قدرتمند منطقه یادآور رابطه داریوش سوم (۳۳۵-۳۳۰ ق.م) واپسین شاه هخامنشی با مادانتس رهبر اوکسی‌ها یکی از قبایل سرکش همین منطقه است. مقاله حاضر با مطالعه تطبیقی دو مورد فوق سعی می‌کند نشان دهد که دستگاه سیاسی هخامنشی چگونه با ایجاد اتحادیه‌های قبیله‌ای تحت رهبری معتمدین شاه به تقویت قدرت خود و تداوم آن در طول بیش از دو قرن برمی‌آمد. مطالعه پیوندهای قبیله‌ای شاهان هخامنشی به این پیشنهاد ختم می‌شود که داریوش سوم احتمالاً تباری اوکسی داشته است.

واژه‌های کلیدی: قبیله، دولت، اوکسی، پاتیشوری، گل‌نشته‌های تخت جمشید

۱. مقدمه

در تاریخ هخامنشی دو رویداد بیش از همه مورد توجه محققین ایران باستان قرار گرفته است؛ خروج داریوش اول و شش همدست او بر گئوماته/ بردیا و مقاومت اوکسی‌ها در مقابل اسکندر مقدونی. یکی از وجوه اشتراک دو رویداد فوق نقش‌آفرینی دو قبیله از جنوب غرب ایران و دو تن از خوانین آن‌ها هماهنگ با دستگاه سیاسی هخامنشی است؛ گبریا (فارسی باستان: گئوبروه) رهبر قبیله پاتیشوری و ماداتس سرکرده قبیله اوکسی. بنابراین، موضوع مقاله حاضر مطالعه رابطه دولت و قبیله در دوره هخامنشی با نظر به قبایل فوق‌الذکر و پاسخ به این پرسش است که دستگاه سیاسی هخامنشی چگونه از ظرفیت این قبایل برای تقویت سلطه خود بهره می‌گرفت. علاوه بر منابع کلاسیک گل‌نیشته‌های باروی تخت جمشید نیز سرخ‌هایی برای مطالعه این موضوع عرضه می‌کنند (Henkelman 2001a). ابتدا مورد اوکسی‌ها متعلق به اواخر دوره هخامنشی مورد بحث قرار خواهد گرفت و از آن به‌عنوان اساسی برای تفسیر مواضع قبیله پاتیشوری در اوایل دوره هخامنشی استفاده خواهد شد.

۲. اسکندر و قبایل جنوب غرب ایران: اوکسی‌ها

بر طبق روایت آریان، دیودور و کنت کورث، اسکندر در زمستان سال ۳۳۱ ق م با هدف تصرف تخت‌جمشید از شوش عازم پارس شد. او تصمیم گرفت از سرزمین اوکسی‌ها بگذرد که بر طبق توصیف استرابو (15.3.4) خطه‌ای بود کوهستانی همراه با گردنه‌های صعب‌العبور بین خوزستان و پارس و ساکنانی که حتی از شاهان هخامنشی برای عبور از آنجا «باج» می‌ستاندند. آریان (3.17) برخلاف دیودور (17.67)، استرابو (6-15.3.4) و کنت کورث (5.3.3) که اوکسی‌ها را با یک نام واحد و در یک سرزمین واحد قرار می‌دهند، قبیله اوکسی را به دو دسته اوکسی‌های دشت و اوکسی‌های کوه تقسیم و منازل آنان را نیز از یکدیگر تفکیک می‌کند. به‌گفته آریان، اوکسی‌های دشت بعد از یورش اسکندر با اندکی مقاومت مطیع شدند، اما اوکسی‌های کوه‌نشین عبور اسکندر از تنگه‌های تحت کنترلشان را منوط به پرداخت «باج» کردند. از آنجایی که اسکندر حاضر نشد همانند شاهان هخامنشی به اوکسی‌ها باج بپردازد، درگیری میان آنان اجتناب‌ناپذیر بود. او به راهنمایی برخی از ساکنان محلی شبانه از کوره‌راهی عبور کرد و از پشت بر آنان وارد شد و آنان را قتل‌عام نمود. بنابراین، به طریقی مشابه، آریان معتقد است که اسکندر طی دو نبرد در کوه و دشت، اوکسی‌ها را به انقیاد خود درآورد. برطبق روایت دیودور

(17.67) و کنت کورث (5.3.3)، اسکندر بعد از عبور از کارون و ورود به سرزمین اوکسی‌ها دریافت که تنگه منتهی به شهر آنان به وسیله ارتشی منظم به رهبری یک پارسی به نام ماداتس از خویشان داریوش سوم محافظت می‌شود. او مخفیانه با عبور از یک جاده فرعی کوهستانی تنگه را دور زد و بر سر اوکسی‌ها فرود آمد و سپس بر شهر غلبه یافت. دیودور و کنت کورث تصریح می‌کنند بین اسکندر و اوکسی‌ها فقط یک برخورد روی داده است. کنت کورث (5.3.15) می‌افزاید که سیسیگامبیس مادر داریوش خواستار عفو ماداتس حاکم منطقه توسط اسکندر شد و او نه فقط ماداتس بلکه کل اوکسی‌ها را بخشید و از مالیات معاف کرد. اما آریان بدون اشاره به ماداتس می‌گوید مادر داریوش برای بخشش اوکسی‌های کوه‌نشین دخالت کرد و عفو آنان را از اسکندر خواستار شد که اسکندر نیز فقط با تحمیل مالیاتی سنگین بر آنان حاضر شد تقاضایش را اجابت کند.

تمایزی که آریان بین قبیله اوکسی برقرار می‌کند، درباره قبایل ایران مبنایی ندارد، اما ناظر بر طبیعت آمیخته کوچ‌نشینی / یکجانشینی قبایل است. از این رو، بایستی چنین پنداشت که اوکسی‌ها قبیله واحدی بودند همراه با یک هویت و سرزمین مشترک (Henkelman 2011a: 8). ا. بادیان به درستی تفکیک اوکسی‌های دشت و کوه از یکدیگر را نادرست می‌داند؛ اما آنجا که رویارویی فاتح مقدونی و این قبیله را به یک جنگ تقلیل می‌دهد، دچار اشتباه شده است (Badian 1985: 442).

محققین برای شناخت قلمرو اوکسی‌ها بر منابع مهمی همچون گل‌نیشته‌های تخت جمشید، مورخان اسکندر و جهانگردان (عمدتاً اروپایی) ادوار معاصر تکیه کرده‌اند و حتی به مقایسه با مسیری برخاستند که جهانگشایان ادوار بعدی از جمله تیمور لنگ در قرن هشتم هجری (به‌منظور سرکوب شورش شیراز) از خوزستان به فارس طی کردند؛ اما با این حال به نتیجه روشنی نرسیده‌اند. تاکنون با توجه به فرضیه (به اعتقاد نگارنده) نادرست تفکیک اوکسی‌های دشت و کوه از یکدیگر مناطق شوشتر، مسجدسلیمان، ایذه، بهبهان و فله‌لیان برای موطن هریک از اینان مطرح شده است (MacDermot and Schippmann 1999). اگر همان‌گونه که آریان (3.17) و دیودور (17.67) روایت می‌کنند، اسکندر بلافاصله بعد از عبور از رودخانه پاسیتائوگریس (کارون) وارد سرزمین اوکسی‌ها شده باشد، بایستی منطقه فله‌لیان را از فهرست فوق کنار گذاشت، به‌ویژه از این حیث که استرابو (15.3.6) و کنت کورث (5.3.1) تأکید می‌کنند سرچشمه این

رودخانه در سرزمین اوکسی‌ها جاری است. دیودور (17.77) با اشاره به محصولات کشاورزی سرزمین اوکسی‌ها می‌گوید: بازرگانان آن‌ها را با کشتی از طریق رودخانه کارون به بابل می‌بردند. از این گذشته، کنت کورث (5.3.3) صریحاً اشاره دارد به اینکه سرزمین اوکسی‌ها از حوالی شوش آغاز می‌شد و حد نهایی آن را اولین بخش‌های پارس ذکر می‌کند. بنابراین، مسکن اصلی اوکسی‌ها در خوزستان قرار داشته و فقط بخش‌هایی از آن در فارس قرار می‌گرفته است. استرابو (11.13.6) در جریان توصیف قبایل ماد و خوزستان از اوکسی‌ها و الیمایی‌ها همراه با یکدیگر نام می‌برد و مهم‌تر آنکه به گفته کنت کورث (5.3.16)، اسکندر پس از سرکوب اوکسی‌ها آنان را به ساتراپی خوزستان الحاق کرد. سرانجام اینکه، آریان (3.8.5) در جریان توصیف ارتش داریوش سوم در جنگ گوگاملا می‌گوید شوشی‌ها و اوکسی‌ها به فرماندهی ساتراپ شوش یک هنگ را تشکیل می‌دادند و همین مورخ (*Indica*, 40) تأکید می‌کند که مسکن اوکسی‌ها در شمال شوش قرار داشته است. از این‌رو، منطقه بین شوشتر و مسجدسلیمان را بایستی به‌عنوان آغاز قلمرو اوکسی‌ها در خوزستان دانست و اسکندر بعد از عبور از کارون در این نقطه بود که وارد سرزمین آنان شد و شاید در همین منطقه با مقاومت ماداتس پارسی در تنگه و شهر مواجه شد (MacDermot and Schippmann 1999: 390).

به‌نظر می‌رسد که تنگه یا «باجگاه» مورد اشاره استرابو و آریان منتهی‌الیه شرقی قلمرو قبیله‌ای آنان بوده است. به‌گفته این مورخ (5.3.17)، اسکندر پس از ترک «باجگاه» و بعد از پنج روز راهپیمایی به «دربند پارس» رسید که تحت کنترل آریوبرزن بود. این امر از یک‌سو نشان می‌دهد که مسکن اوکسی‌ها دور از منطقه فهلیان بوده و از سوی دیگر «باجگاه» و دربند پارس دور از هم؛ اما در راستای یکدیگر و در یک مسیر قرار داشته‌اند. با پیروی از ا. اشتاین (Stein 1940: 16) دربند پارس را تنگه خاس واقع در منطقه فهلیان می‌دانند (Hansman 1972: 118)، هرچند منطقه حوالی یاسوج نیز برای آن پیشنهاد شده است (Speck 2002: 16-18). شاه هخامنشی طبق سنتی که هدف آن نمایش قدرت و تحکیم رابطه او با ملل تابعه بود، پیوسته به نقاط گوناگون شاهنشاهی سفر می‌کرد (Wiesehöfer 2009: 17). مطالعه مسیر شاهان هخامنشی و ورود آنان به قلمرو قبایل زاگرس روشن ساخته است که آنان عامدانه جاده‌های امن شاهی را رها کرده و باهدف جلب حمایت قبایل وارد قلمرو آنان می‌شدند (Briant 1988: 256). در این راستا، شاهان هخامنشی هنگام عبور از جاده شاهی تخت‌جمشید

- شوش در جایی مسیر خود را تغییر داده و وارد قلمرو این قبیله می‌شدند. این نشان می‌دهد که مکان به اصطلاح «باجگاه» نه در مسیر جاده شاهی، بلکه دور از آن و در محلی پرت و در قلب قلمرو اوکسی‌ها قرار داشته است. با در نظر گرفتن نکات فوق می‌توان پیشنهاد کرد که «باجگاه» به احتمال جایی در شمال مسیر جاده شاهی تخت جمشید - شوش قرار داشته است.

نقش برجسته‌های تخت جمشید نشان می‌دهند که رسم تقدیم هدایا اهمیت زیادی در شاهنشاهی هخامنشی داشته و اشاره نویسندگان کلاسیک نیز مؤید این مدعاست (Walser 1966: 12; Calmeyer 1980: 57; Bahadori 2015). در کنه این سنت یک نوع رابطه دوطرفه اجتماعی - سیاسی نهفته بود و همین جنبه از سنت مزبور، مورد نظر شاه قرار داشت؛ تبادل هدیه، طرفین را متعهد به وفاداری می‌کرد (Sancisi-Weerdenburg 1989: 131). رابطه بین شاه و قبایل زاگرس نیز از همین سنخ بوده است. تبادل هدایا میان شاه و خوانین هر دو طرف را دینفع می‌کرد. از یک طرف، شاه امنیت چراگاه‌ها، اراضی کشاورزی و کوچ قبایل را تضمین می‌کرد و از طرف دیگر، قبایل در استقرار امنیت بر شبکه راه‌ها شاه را یاری می‌کردند (Rowton 1981: 33-35; Kuhrt 2007: 831-32). شاید علت ورود اسکندر به قلمرو این قبایل و سرکوب آنان، عدم درک صحیح او از رابطه شاه هخامنشی با قبایل و خلط هدیه با «باج» بوده است (Briant 2002: 731).

۳. دولت، قبیله و اتحادیه قبیله‌ای

وسعت قلمرو اوکسی‌ها بین شوشتر و ایذه / گچساران نشان می‌دهد که اوکسی‌ها یک قبیله بزرگ همراه با خوانین بزرگ و کوچک بوده‌اند. یکی از ویژگی‌های این قبایل نقشی بود که در حکومت‌های آسیای غربی باستان ایفا می‌کردند (Rowton 1976: 219). قدرت این قبایل در جمعیت زیاد و توان نظامی آنان نهفته بود و همین امر نوعی استقلال نظامی برای آنان به ارمغان می‌آورد (Tapper 1997: 12). به طور کلی، برخورد دولت‌ها با این قبایل از دو حال خارج نبود؛ یا آن‌ها را به رسمیت شناخته و با سپردن مناصب دولتی و امتیازات گوناگون به خوانین در امور نظامی و تأمین امنیت منطقه خودشان از آنان بهره می‌گرفتند، یا به مقابله با آنان در جهت کاهش نفوذشان برمی‌خاستند که نتیجه‌ای جز هرج و مرج در منطقه نداشت (Rowton 1976: 227-28). هردو روند در دوره هخامنشی در زمان کوروش دوم (۵۳۰ - ۵۵۹ ق.م)، کمبوجیه (۵۲۲ -

۵۳۰ ق.م)، گئوماته/ بردیا و داریوش اول به آزمون گذارده شد. گزنفون (*Cyropaedeia*) 8.6.5 تأیید می‌کند که کوروش در بدو تأسیس شاهنشاهی هخامنشی با اعطای مناصب کشوری و لشکری و امتیازات اقتصادی حمایت رؤسای قبایل پارس را حفظ می‌کرد. کمبوجیه و گئوماته/ بردیا کمر به تحدید حقوق اشراف و قبایل بستند که به شورش سراسری منجر شد. رویدادهای سال ۲۱-۵۲۲ ق.م پرده از قدرت سران قبایل پارسی برداشت و داریوش و جانشینانش را به پذیرش جایگاه آنان سوق داد (Dandamaev 1976: 153). این شبکه پرنفوذ متشکل از خاندان‌ها و قبایل بزرگ و انحصار مناصب مهم حکومتی در دست آنان (Balcer 1993: 24) نشان‌دهنده وابستگی شاه هخامنشی به حمایت این طبقه قدرتمند جامعه است (Mann 1986: 241). اما حالت سومی نیز در این روند متصور است و آن تشکیل اتحادیه قبیله‌ای توسط دولت‌ها با هدف کنترل و اداره قبایل بزرگ و کوچک ساکن در آنهاست که یکی از ویژگی‌های بارز تاریخ ایران به‌شمار می‌آید (Tapper 1997: 11). تشکیل اتحادیه بختیاری (Garthwaite 1983: 7) و اتحادیه شاهسون در دوره صفویه (Tapper 1997: 11) و اتحادیه خمسه در دوره قاجار (Barth 1961: 3) در میان معروف‌ترین اتحادیه‌های قبیله‌ای بر ساخت دولت‌ها قرار دارند. معمولاً یکی از افراد سرشناس محلی یا یکی از خویشان شاه نیز در رأس اتحادیه قرار داده می‌شد. این ساختار برای فهم بافت سیاسی دوره هخامنشی به کار می‌آید (Tuplin 1998; Henkelman 2008a: 43). منطقه مورد بحث به عرصه تشکیل دو اتحادیه قبیله‌ای توسط شاه هخامنشی تبدیل شد: اتحادیه اوکسیانا و اتحادیه پاتیشوری.

۴. داریوش سوم و ماداتس

۱،۴. سرکرده اوکسی‌ها پارسی عالی‌رتبه‌ای است به نام ماداتس از خویشان داریوش سوم. روایات دیودور و کنت کورث نشان می‌دهند که اوکسی‌ها تحت رهبری ماداتس است که به مقابله با اسکندر برمی‌خیزند. رهبری یک قبیله غیرپارسی و شاید غیرایرانی (Brunner 2004: 330) به دست یک پارسی کمی عجیب به نظر می‌رسد. این نشان می‌دهد که سیاست هخامنشیان در منطقه در جهت تشکیل اتحادیه قبیله‌ای از طریق تجمیع قبایل اوکسی به رهبری یکی از وفاداران شاه، با هدف کنترل قبایل و بهره‌گیری از آنها برای تأمین امنیت ناحیه و در مواقع لزوم مقابله با دشمن خارجی عمل می‌کرده است. بریان پیش‌تر به ویژگی‌های منحصر به فرد اوکسی‌ها پی برده بود، آنجا که خاطر نشان می‌کند این ناحیه پیش از اینکه اسکندر آن را در ساتراپی خوزستان الحاق

سازد، عبارت بود از منطقه‌ای ویژه که کنترل آن به ماداتس محول شده بود (Briant 2002: 728). ماداتس با مقابله در برابر اسکندر عملاً رویکرد متفاوتی را در پیش گرفت که با سیاست ساتراپ شوش مغایرت داشت و نشانه استقلال عمل او و شرایط ویژه منطقه اوکسیانا است، زیرا ساتراپ شوش شهر را تسلیم فاتح مقدونی کرده بود.

۲،۴. همان‌گونه که اشاره شد، برطبق روایت آریان و کنت کورث، سیسیگامبیس مادر داریوش سوم بنا بر میل خود یا به درخواست ماداتس و اوکسی‌ها از اسکندر تقاضا کرد آنان را ببخشد. به گفته کنت کورث، ماداتس دختر خواهر سیسیگامبیس را به زنی گرفته بود و بنابراین از خویشان نزدیک داریوش بود؛ اما این برای توجیه دخالت مادر شاه هخامنشی کفایت نمی‌کند. از سوی دیگر، همان‌گونه که خواهیم دید، ماداتس نیز با اوکسی‌ها از طریق پیوندهای زناشویی ارتباط خویشاوندی برقرار ساخته بود. این ازدواج‌ها را بایستی در راستای ازدواج‌های سیاسی با هدف تحکیم رابطه دولت با قبایل و حفظ وفاداری خوانین نگریست. البته فرض اینکه دربار و مادر شاه دارای منافع اقتصادی از قبیل املاک و قریه در اوکسیانا بوده‌اند را نیز نبایستی از نظر دور داشت (ر.ک: پایین).

فرضیه ما این است که بانو سیسیگامبیس، زنی از قبایل اوکسی و احتمالاً دختر یکی از خوانین اوکسیانا بوده که برطبق گفته دیودور (17.5) به ازدواج آرسانس پدر داریوش سوم از اعضای خاندان هخامنشی درآمد. این بهترین توجیهی است که می‌توان برای دخالت این زن در درگیری بین اسکندر و اوکسی‌ها پیش کشید، زیرا در غیر این صورت پرسش مربوط به طرفداری او از یک قبیله سرکش غیرپارسی بی‌پاسخ خواهد ماند. مورخان این زن را مادر داریوش سوم دانسته‌اند. این بدان معناست که داریوش سوم از زنی غیرهخامنشی متولد شد، هرچند ظاهراً از جانب پدر هخامنشی بوده است. از نسب این مادر و پسر اطلاع چندانی در دست نیست (Brosius 1996: 68-69). به گفته دیودور (17.5)، داریوش سوم پسر برادرزاده‌ی اردشیر سوم بوده، اما او درباره نام و نسب مادر او خاموش است. کنت کورث (10.5.23) در قطعه‌ای عجیب ضمن معرفی سیسیگامبیس به‌عنوان برادرزاده‌ی یکی از برادرزاده‌های اردشیر سوم عنوان می‌کند که اردشیر سوم به دلیل وحشت از کودتای شاهزادگان هخامنشی بسیاری از آنان از جمله برخی از اعضای خانواده این زن را به‌جز او و پسرش کشت. باوجوداین، می‌توان در صحت ادعای دیودور و کنت کورث مبنی بر هخامنشی بودن سیسیگامبیس و حتی داریوش سوم شک کرد، زیرا اگر این دو به خاندان هخامنشی تعلق داشتند می‌بایستی توسط اردشیر سوم به

قتل می‌رسیدند. این نشان می‌دهد که اردشیر سوم از آنان واهمه‌ای نداشته است، زیرا داریوش سوم نمی‌توانست ادعای سلطنت کند (Badian 2000: 245). مهم‌تر آنکه، استرابو (15.3.24) در فرازی جالب ضمن برشماری شاهان هخامنشی آنان را با ارسس (۳۳۵-۳۳۸ ق م) پسر و جانشین اردشیر سوم به پایان می‌برد و تأکید می‌کند داریوش سوم از خاندان سلطنتی نبود. در هر صورت، داریوش سوم به دلیل اینکه برخلاف سنت جانشینی بر تخت سلطنت جلوس کرد (Kuhrt 2007: 419)، مطلقاً حق شاهی نداشته است.

۳،۴. آریان و کنت کورث هر یک به طریقی متفاوت به موضوع مالیات در قضیهٔ اوکسی‌ها اشاره می‌کنند. به گفتهٔ آریان، اوکسی‌ها بعد از آنکه به اطاعت اسکندر درآمدند، مکلف به پرداخت مالیاتی سالیانه به مقدار یکصد اسب، پانصد حیوان بارکش و سی هزار گوسفند شدند. برعکس، کنت کورث اشاره می‌کند که اسکندر اوکسی‌ها را از پرداخت مالیات معاف ساخت. تفسیر این وضعیت آسان نیست. آریان انحصار مالیات اوکسی‌ها به دام و رمه را این‌گونه توضیح می‌دهد که آنان پول و اراضی کشاورزی نداشتند. این گفتهٔ آریان شک‌برانگیز است، زیرا آنان در صورت وجود چنین سرمایه‌ای می‌توانستند طبق الگویی آشنا در خاور نزدیک مازاد حاصل از آن را بفروشند یا با مردمان اطراف و حتی با دولت به معامله بپردازند (Greco 2003: 68). تأیید این مدعا از بایگانی تخت‌جمشید می‌آید، جایی که مشاهده می‌شود دولت برای تأمین حیوانات قربانی با قبایل به معامله می‌پردازد و در عوض به آنان کالاهای مصرفی می‌دهد (Henkelman 2005: 163; Henkelman 2011a: 10). یکی از نتایج حاصل از تبادل هدیه میان شاه هخامنشی و اوکسیانا، ایجاد شرایط مساعد به منظور انجام روابط تجاری میان اوکسی‌ها و دولت بوده است (Brunner 2004: 331; Henkelman 2005: 163). بنابراین، دام و احشامی که اوکسی‌ها به اسکندر پرداختند، اشاره به روابط تجاری دولت با قبایل دارد نه مالیات.

سرسختی و بقای فرهنگ قبیله‌ای، نیاز به حمایت قبایل و ترس از شورش قبایل مهم‌ترین انگیزهٔ دولت هخامنشی برای معاف ساختن قبایل جنوب غرب ایران از پرداخت مالیات بوده است، زیرا تحمیل مالیات به منزلهٔ تحدید حقوق و امتیازات قبیله‌ای آنان بود (Brunner 2004: 329). معاف ساختن اوکسی‌ها از مالیات توسط اسکندر که به اصرار سیسیگامبیس صورت می‌گیرد را بایستی در راستای (این بار) پایبندی اسکندر به

اصول سیاست هخامنشی در تنظیم روابط با قبایل تعبیر کرد؛ به عبارت دیگر، او کسی‌ها در دوره هخامنشی از مالیات معاف بودند (Henkelman 2005: 163) و اسکندر نیز همین سیاست را ادامه داد.

۵. داریوش اول و گبر یاس

در رابطه با حضور اسکندر در اوکسیانا و دخالت سیسیگامبیس به این فرضیه اشاره شد که مادر شاه صاحب منافع اقتصادی در آنجا بوده است (Henkelman 2011a: 10). این موضوع یادآور پیوندهای بانویی به نام ایردبمه با مکانی به نام شولجی در زمان داریوش اول است. بر طبق گل‌نیشته‌های تخت جمشید، این زن که به اعتقاد ما دختر گبر یاس (رک. پایین) است و او را همسر داریوش می‌دانند (Koch 1981: 234; Kuhrt 2007: 597)^۱ یکی از مالکان بزرگ جنوب غرب ایران، به‌ویژه شولجی بوده است (Hallock 1978: 126) و یک پرسنل بزرگ مرکب از کارگران، زارعان و مدیران تحت نظارت وی مسئول اداره املاک و انجام امور اقتصادی مربوط به او بوده‌اند (Brosius 1996: 129, 144). مطالعه‌ی اسناد مربوط به این زن قدرتمند نشان داده است که وی آزادانه به املاک سرکشی می‌کرد و حتی به رسم شاه هخامنشی بار عام می‌داد (Henkelman 2010: 694). گواه مدعای اخیر اثر مهری (*PFS 77) است بر روی چند فقره از گل‌نیشته‌های تخت جمشید که زنی را در یک صحنه بار عام/ ضیافت نشان می‌دهد (تصویر ۱) (Brosius 2010: 149). ایردبمه صاحب مهر شخصی (تصویر ۱) نیز بوده و گفته می‌شود از نظر سبکی و هنری با هنر عیلام نو بی‌ارتباط نیست (Garrison 1991: 4; Root 2008: 100).

نام گبر یاس (پارسی باستان: گئو برووه)، پدر ایردبمه در مقام رهبر قبیله پاتیشوری نخستین بار در روایت بابلی سنگ‌نیشته بیستون به‌عنوان یکی از هفت تنی که گئوماته/ بردیا را به رهبری داریوش اول به زیر کشیدند، ظاهر می‌شود (von Voigtlander 1978: 62). در حالی که نویسندگان کلاسیک به کرات از گروه هفت در دوره هخامنشی یاد می‌کنند (Gschnitzer 1977: 7)، پژوهشگران تاریخ هخامنشی در ارزیابی نهایی نه فقط از به رسمیت شناختن آن به‌عنوان یکی از عوامل مهم دخیل در ساختار سیاسی، اقتصادی و نظامی شاهنشاهی هخامنشی خودداری ورزیده‌اند (Shahbazi 1983: 243)، بلکه آن را از مقوله داستان و تخیلات می‌دانند (Briant 2002: 137). در میان چند پیکره‌ای که بر نمای اصلی آرامگاه داریوش در نقش‌رستم به تصویر کشیده شده‌اند، تنها

دو نفر از طریق پهلونبشته به هویتشان اشاره می‌شود که یکی از آنان گبر یاس است (تصویر ۲). گبر یاس پاتیشوری، نیزه‌دار داریوش شاه (Schmidt 1970: 86; Schmitt 2000: 45) گفته می‌شود یکی از دو پیکره‌ای که در نقش برجسته بیستون پشت سر داریوش ایستاده‌اند (تصویر ۲)، گبر یاس است (Luschey 1968: 68). در میان نویسندگان باستان تنها استرابو (15.3.1) از حضور قبیله پاتیشوری در منطقه جنوب غرب ایران آگاه است. گفته می‌شود پاتیشوری، به معنای «مردم سرزمین بر آفتابی کوهستان» (Brunner 2004: 328) یا «لمیده به سوی خورشید» (Tavernier 2007: 29)، همان منطقه‌ای است که در اسناد زمان اسارحدون (۶۶۹-۶۸۰ ق م) پادشاه آشور نو به صورت پتوشره ظاهر می‌شود (Brunner 2004: 328). به گفته اسارحدون، پتوشره ناحیه‌ای است «واقع در حاشیه کویر نمک [که در ید مادهای دوردست قرار دارد] و دامنه کوه بیکنی، در سرزمین کوه لاجورد [که پیش از این از تسلط شاهان به دور مانده بود] تار و مار شد؛ شیدیرپرنه و اپاردو حاکمان قدرتمندی که از اطاعت من سر پیچیده بودند، همراه با زبردستانشان و [اسب سوارکاری]، رمه، گوسفند و شتر (بلخی) آنان را به آشور منتقل کردم» (Luckenbill 1927: 208-09). با توجه به برابرنگاری کوه بیکنی با کوه دماوند، پیشنهاد شده است که کوه بیکنی و سرزمین پتوشره که در منابع دوره ساسانی همچون نامه تنسر به صورت پدشخوارگر ظاهر می‌شود (Boyce 1966: 87)، در مازندران (طبرستان) قرار داشته‌اند (Medvedskaya 1992: 78). حتی هرتسفلد معتقد بود پاتیشوری در اصل به مردم نواحی البرز و طبرستان اشاره دارد (Herzfeld 1968: 317). با وجود این، مکان‌یابی پاتیشوری در طبرستان کاملاً مغایر با مدارکی است که منابع هخامنشی و یونانی به دست می‌دهند. در سنگ‌نبشته بیستون، گبر یاس یک پارسی خوانده می‌شود (Kent 1953: 132) و استرابو نیز قبیله پاتیشوری را در پارس قرار می‌دهد. گل‌نبشته‌های تخت جمشید نیز حضور قبیله پاتیشوری در جنوب غرب ایران را ثابت می‌کند (Henkelman and Stolper 2009: 284). پیشنهاد منطقی این است که همان‌گونه که امروزه در ایران نام‌های جغرافیایی و قومی مشترک زیادی در استان‌ها وجود دارد، در دوران باستان نیز همین وضعیت وجود داشته است: نام قومی / جغرافیایی پاتیشووریش / پاتیشوری محدود به ناحیه خاصی نبوده است، بلکه حداقل دو منطقه از ایران، یکی در جنوب (پارس) و دیگری در شمال (طبرستان)، به این نام خوانده می‌شده‌اند. نمونه‌های تاریخی فراوانی از این دست را می‌توان ذکر کرد. به عنوان نمونه، به گفته استرابو

(11.8.8)، قبیله مردها، هم در پارس / زاگرس حضور داشتند و هم در منطقه البرز (جنوب غرب دریای کاسپی). نمونه جالب دیگر مربوط به قبیله تپوری است که برطبق گفته استرابو (11.9.1) در جنوب شرق دریای کاسپی می‌زیستند، اما گل‌نیشته‌های تخت جمشید نشان می‌دهد که قبیله‌ای با همین نام در پارس نیز حضور داشته است (Henkelman 2011a: 15).

این تشابهات اسمی را می‌توان به طرق گوناگون توضیح داد؛ به‌عنوان مثال، در توضیح حضور قبیله پاتیشوری در شمال و جنوب ایران گفته شده که این امر بازتاب مهاجرت پارسیان از شمال به جنوب است (Brunner 2004: 328). همچنین پیشنهاد شده که این تشابهات اسمی در نتیجه تشکیل هویت جدید قبیله‌ای یا خلق تبار مشترک رخ داده است (Henkelman 2011a: 15). در همین راستا، پیشنهاد دیگری که برای توضیح این تشابه اسمی خاص می‌توان پیش کشید، این است که این تشابه اسمی بازتابی است از اتحادیه‌های قبیله‌ای بر ساخت دولت هخامنشی در ایران. اما علت انتخاب این نام برای اتحادیه قبیله‌ای تحت رهبری گبریا س مشخص نیست. معانی گوناگون و گاه متضادی برای گئوبرووه پیشنهاد شده است: «نابودکننده رمه»، «صاحب رمه»، «نگهدار رمه» و «دارای ابروهای گاو» (Tavernier 2007: 17). به‌نظر می‌رسد که معنی اخیر، گبریا س را مجدداً با ناحیه طبرستان مرتبط می‌سازد، زیرا در دوره ساسانی و بعدازآن، به‌ویژه از قرن ششم میلادی تا فتح طبرستان به‌دست اعراب در نیمه قرن هشتم میلادی خاندانی به نام آل جاماسپ (اسپهبدان) که خاندان گاوباره (دوستدار گاو) نیز خوانده شده‌اند، بر این ناحیه حکمرانی می‌کرد (Pourshariati 2008: 374). معروف است که این خاندان که ادعا می‌کردند از تبار قباد پادشاه ساسانی هستند و از جانب پادشاه ساسانی لقب اسپهبد گرفتند، بیش از یک قرن در برابر اعراب مقاومت کردند (Madelung 1993: 541). اسناد آشوری نشان می‌دهد که سرسختی مردمان و حکام این ناحیه سابقه طولانی دارد و این شاید انگیزه انتخاب عنوان پاتیشووریش / پاتیشوری برای نام‌گذاری اتحادیه قبیله‌ای شد که هدف آن کنترل منطقه قبیله‌ای جنوب غرب ایران و تقویت پادشاهی هخامنشی بود. مأموریت گبریا س از جانب داریوش برای سرکوب سومین شورش عیلام به رهبری آتامایتا در سال ۵۲۰ ق.م (Kent 1953: 134) یک نمونه از حمایت‌های سیاسی و نظامی است. وقوع سه شورش در اوایل دوران سلطنت داریوش در منطقه قبیله‌ای جنوب غرب ایران یکی از عوامل مؤثر در تشکیل اتحادیه قبیله‌ای مذکور بوده است. دیگر اعضای خاندان گبریا س، به‌ویژه پسر ارشدش مردونیه نیز از فرماندهان نظامی و سیاستمداران

مهم داریوش اول و خشایارشا بودند (Hdt. VII. 82). مطالعه گل‌نیشته‌های باروی تخت جمشید مربوط به گبرپاس که برخی از آن‌ها با مهر شخصی او مهر شده‌اند (تصویر ۱)، نشان می‌دهد که قلمرو قبیله پاتیشووریش/ پاتیشوری از غرب به اوکسیانا محدود و در شرق تا فلهلیان کشیده شده بود: در حدفاصل بسیتمه یا باشت امروزی (Hinze 1971: 661) و پرمدن یا اردکان/سپیدان (Arfaee 2008: 103). همچنین معلوم می‌شود که املاک و تیول خاندان گبرپاس در اماکن واقع بین این دو قرار داشته است، مانند لیدوما یا جنجان فعلی (ارفعی ۱۳۷۰: ۴۴)، هیدالی یا قلعه سفید واقع در منطقه فلهلیان (Arfaee 2008: 109) و امپورانوش برابر با انبوران در نزدیکی نورآباد ممسنی (ارفعی ۱۳۷۰: ۳۳). از آنجایی که جاده شاهی تخت‌جمشید- شوش از فلهلیان می‌گذشت و بسیاری از منزلگاه‌های آن در این منطقه قرار داشت (Koch 1986: 133)، امنیت جاده دغدغه‌ی دولت هخامنشی بود و به‌نظر می‌رسد این وظیفه برعهده‌ی قبیله‌ی پاتیشوری نهاده شده بود. سرانجام، قدرت قبیله‌ی پاتیشوری تا بدان جا رسید که گفته می‌شود داریوش سوم از اعضای این قبیله بوده است (Calmeyer 1975: 112)، اما همان‌گونه که ملاحظه شد، ارتباط این شاه با اوکسیان‌ها محتمل‌تر است.

به شولجی و ایردبمه بازگردیم. استرابو (16.1.18) در جریان توصیف سرزمین الیمایی‌ها در دوره اشکانی به یکی از شهرهای آنان به‌نام سلوکیه بر ساحل هدیفون (جراحی) اشاره می‌کند که در سال ۱۳۹ ق.م به تصرف مهرداد اول درآمد و می‌گوید نام قدیمی آن سلکی بود. نتایج مطالعه منابع مکتوب همراه با تحقیقات میدانی معلوم ساخت که شهر سلوکیه در مکانی به‌نام جانشین واقع در حدود پنجاه کیلومتری جنوب رامهرمز قرار داشته و آثار آن نیز به شکل یک تل بزرگ باقی است (Hansman 1978: 160). در همین ارتباط، اخیراً پیشنهاد شده که شولجی ممکن است همان سلکی الیمایی باشد (Henkelman 2008a: 426, n. 981). مشکل این مکان‌یابی این است که شولجی را کاملاً در خارج از محدوده‌ی جغرافیایی بایگانی تخت‌جمشید (منطقه بین آواده، برازجان، نیریز و رامهرمز؛ رک. Henkelman 2008b: 313) قرار می‌دهد. اگر حدس ما مبنی بر اینکه ایردبمه دختر گبرپاس بوده است، درست باشد و اگر در تعیین قلمرو قبیله پاتیشوری (منطقه بین باشت و اردکان) خطا نکرده باشیم، متذکر می‌شویم که مکان شولجی را بایستی در همین محدوده جست. در این راستا، پیشنهاد اخیر مبنی بر اینکه شولجی در نورآباد ممسنی یا حوالی آن قرار داشته، شایسته توجه است (Aperghis 1999)

154). در این رابطه، جالب است اشاره شود که بر طبق گفته محققانی که تقریباً هم‌زمان با هرتسفلد و اشتاین از فارس بازدید کرده و راه‌ها و توپوگرافی آن را مورد بررسی قرار داده‌اند، از محدوده قبیله پاتیشوری (منطقه فهلین) تحت عنوان شولستان یاد کرده و به بقایای کانال‌های آبیاری سنگی، پل‌ها و قلاع باستانی و جدید آن اشاره می‌کنند (Harrison 1936: 31-32). با توجه به شباهت آشکار نام‌های شولجی و شولستان، می‌توان پیشنهاد کرد که شولجی درجایی میان باشت و اردکان و شاید حوالی نورآباد قرار داشته است (Potts 2008: 295). این مکان‌یابی با نظر به برهم‌کنش‌های میان پارسیان و عیلامیان در این منطقه و با توجه به مهر مذکور در فوق (PFS 77*) تأیید می‌شود، زیرا نه فقط از نظر زمانی مربوط به دوران عیلام نو است، بلکه در بردارنده کتیبه‌ای به خط و زبان عیلامی نو است به این مضمون: «[بانو] شیراش دختر هوپن -آهپی» (Garrison 2011: 386). در یکی از گل‌نیشته‌های آکروپل شوش متعلق به دوره عیلام نو (نیمه اول سده ششم ق م) از افراد فردی به نام «هوپن آهپی اهل شولجی» سخن به میان می‌آید که در حال تأمین تجهیزات نظامی هستند (Scheil 1907: 110 [MDP 9: 123]). اگر این هوپن آهپی همان هوپن آهپی مذکور در کتیبه مهر ایردبمه باشد، احتمال وجود رابطه‌ی خویشاوندی میان این دو و اینکه از یک خاندان بوده‌اند دور از ذهن نیست، به‌خصوص از این نظر که فقط چند نسل بین این دو فاصله بوده (Henkelman 2011b: 613) و حتی شاید هوپن آهپی نیای ایردبمه بوده و به همین دلیل این زن مهر او را به‌سان یک مرده‌ریگ خانوادگی به ارث برده بود.

ساختار قبیله‌ای منطقه شولستان/ فهلین که شولجی در آنجا قرار داشته به اندازه اوکسیانا شدید بود و نظر دولت هخامنشی را برای کسب نفوذ در آن جلب کرده است. منطقه جنوب غرب ایران در دوره هخامنشی محل زیست قبایل قدرتمندی بود و به‌گفته استرابو (11.13.6) برخی از آنان بر مردمان مجاور خراج می‌بستند. سابقه شورش برخی از آنان علیه دولت مرکزی به دوره عیلام نو برمی‌گردد و آنان بنا بر دلایل سیاسی و اقتصادی در آستانه یورش آشوربانیپال علیه هوپن -هلتش سوم پادشاه عیلام نو شورش کردند (Henkelman 2008a: 18, n. 31). برخی از این قبایل در ادوار بعد به یک پادشاهی مستقل ارتقا یافتند و سکه ضرب می‌کردند و با دولت‌ها اتحاد نظامی تشکیل می‌دادند و در کشمکش‌های دودمانی مؤثر بودند (Hansman 1998: 375). یکی از این راه‌های کسب نفوذ، توسل به ازدواج‌های سیاسی بود. داریوش اول بعد از تصاحب

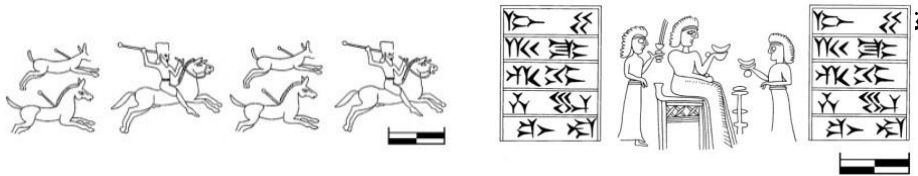
تاج‌وتخت نشان داد که به اهمیت ازدواج‌های سیاسی پی برده و از آن به‌عنوان یکی از گام‌های مثبت او در جهت کاهش فشارهای منطقه‌ای و جلب وفاداری خوانین یاد می‌شود (Brunner 2004: 329). هوپن‌آهپی و دخترش شیراش به‌احتمال فراوان به یک خانواده بزرگ و شاید حتی به یک سلسلهٔ محلی تعلق داشتند (Henkelman 2008a: 359). نام هوپن‌آهپی در کتیبهٔ یک مهر عیلامی نو متعلق به اواخر سدهٔ هفتم یا اوایل سدهٔ ششم ق.م از شوش نیز ظاهر می‌شود (تصویر ۱): شوکتیتی پسر هوپن‌آهپی (Aruz 2013: 192). بعید نیست که این دو، یک شخص واحد باشند. این نکته به نوبهٔ خود عقیدهٔ پیوند این شخص و ایردبمه دختر گبریاس را تقویت می‌کند، زیرا این زن نیز در دورهٔ هخامنشی صاحب املاکی در شولجی بوده است. به عقیدهٔ ما، هوپن‌آهپی احتمالاً از سران یکی از قبایل فهلپیان بوده و گبریاس به همین دلیل با دخترش شیراش ازدواج کرد که نتیجهٔ آن تولد اتحادیهٔ قبیله‌ای پاتیشوری بود. داریوش اول نیز به نوبهٔ خود به‌منظور کنترل این منطقه و جلب حمایت قبایل آن با بانو ایردبمه دختر گبریاس و نوادهٔ هوپن‌آهپی یعنی دو تن از سران مهم‌ترین قبایل و خاندان‌های پارس و عیلام وصلت کرد.

۶. نتیجه

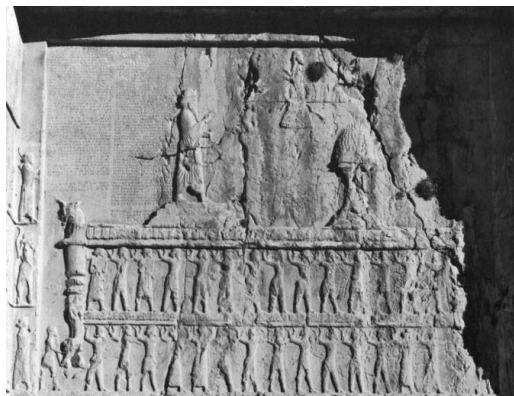
ساختار قبیله‌ای دولت و جامعهٔ ایران در دورهٔ هخامنشی در منابع گواهی شده است. اگرچه اطلاعات موجود دربارهٔ قبیلهٔ اوکسی مربوط به اواخر دورهٔ هخامنشی است، اما نگاهی دقیق‌تر به آن نشان می‌دهد که شاهان هخامنشی برای تحکیم پایه‌های قدرت خود و مهار جنوب‌غرب ایران تا چه میزان بر تقویت قبایل منطقه و ایجاد اتحادیه‌های قبیله‌ای اتکا داشتند. مهم‌ترین ابزار آنان در این راه ازدواج‌های سیاسی و اعطای مناصب دولتی و امتیازات اقتصادی به شکل تیول به خوانین بود. گبریاس بارها در کتیبه‌های سلطنتی و گل‌نشته‌های تخت‌جمشید به‌نام قبیله‌ای که بدان تعلق داشت و خان آن به‌شمار می‌رفت، خوانده شده است: پاتیشوری. ایردبمه، دختر او که حاصل ازدواج پدرش با دختر هوپن‌آهپی یکی از سردودمان‌های عیلامی جنوب‌غرب ایران بود، با هدف کنترل منطقه و جلب حمایت قبایل آن به ازدواج داریوش درآمد. گل‌نشته‌ها و نقوش مهر روی آن‌ها نشان می‌دهند که خاندان گبریاس و ایردبمه در فهلپیان املاک و تیول وسیعی داشتند. پدیده‌ی معروف به *هفت خاندان* در درجهٔ اول ریشه در ساختار قبیله‌ای جامعهٔ ایران باستان دارد.

پی نوشت

۱. کورت احتمالاً با پیروی از و. هینتس و ه. کخ (Hinze and Koch 1987: 768)، به درستی او را نخستین همسر داریوش اول قلمداد می کند (Kuhrt 2007: 597).



تصویر ۱. مهرهای شماره ۷۷ (طرح راست) و ۵۱ (طرح چپ) (Garrison 2011: figs. 14,20).
مهر گبر یاس (با سپاس از و. هنکل من) و مهر شوکتیتی (Aruz 1992: fig. 151)



تصویر ۲. گبر یاس در نقش برجسته آرامگاه داریوش در نقش رستم (Schmidt 1970: pl. 23)
و نقش برجسته بیستون (با سپاس از و. هنکل من)

منابع

- ارفعی، ع. شاهراه تخت‌جمشید - شوش: برداشتی از گل‌نیشته‌های باروی تخت‌جمشید، قافله‌سالار سخن‌خانلری، تهران، البرز، صص ۴۵-۲۹، ۱۳۷۰.
- Alizadeh, A. "Some Observations Based on the Nomadic Character of Fars Prehistoric Cultural Development" in *Yeki Bud Yeki Nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner*, eds. N. F. Miller and K. Abdi (Los Angeles): 83-97, 2003.
- Aperghis, G.G. "Storehouses and System at Persepolis: Evidence from Persepolis Fortification Tablets" *Journal of the Economic and Social History of the Orient* 42: 152-93, 1999.
- Arfaee, A. M. *The Geographical Background of the Persepolis Tablets*. PhD Dissertation, University of Chicago, 2008.
- Aruz, J. "Seals" in *The Royal City of Susa*, eds, P.O. Harper, J. Aruz and F. Tallon (New York): 211-14, 1992.
- Badian, E. "Alexander in Iran" in *Cambridge History of Iran, vol. 2, The Median and Achaemenian Periods*, ed, I. Gershevitch (Cambridge): 420-501, 1985.
- . "Darius III" *Harvard Studies in Classical Philology* 100: 241-67, 2000.
- Bahadori, A. "Persepolitan Ceremonies: The Case of Mehrگان" *Ancient West and East* 14: 51-71, 2015.
- Balcer, J. M. *A Prosopographical Study of the Ancient Persians Royal and Noble, c. 550-450 BC*. Lewiston, 1993.
- Barth, F. *Nomads of South Persia: The Basseri Tribe of the Khamseh Confederacy*. Oslo, 1961.
- Boyce, M. *Letter of Tansar*. Rome, 1968
- Briant, P. "Le nomadisme du Grand Roi" *Iranica Antiqua* 23: 253-73, 1988.
- . *From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire*. Winona Lake, 2002.
- Brosius, M. *Women in Ancient Persia*. Oxford, 1996.
- . "The Royal Audience Scene Reconsidered, in *The World of Achaemenid Persia*, eds, J. Curtis and S. Simpson (London): 141-52, 2010.
- Brunner, C. J. "Iran v, Peoples of Iran: Pre-Islamic Period," *Encyclopaedia Iranica* XIII: 326-44, 2004.
- Calmeyer, P. "Zur Genese altiranischer Motive III: Felsgräber," *AMI* 8: 99-113, 1975.
- . "Textual Sources for the Interpretation of Achaemenian Palace" *Iran* 18: 55-63, 1980.
- Dandamaev, M.A. *Persien unter den ersten Achämeniden*. Wiesbaden, 1976.

Garrison, M. B. "Seals and the Elite at Persepolis: Some Observations on Early Achaemenid Persian Art" *Ars Orientalis* 21: 1-29, 1991.

———. "The of Kuraš the Anzanite, Son of Šešpeš (Teispes), PFS 93:* Susa, Anšan, Persepolis," in *Elam and Persia*, eds, J. Alvarez-Mon and M. B. Garrison (Eisenbrauns): 375-405, 2011.

Garthwaite, G. R. *Khans and Shahs: A Documentary Analysis of the Bakhtiyari in Iran*. Cambridge, 1983.

Gschntzer, F. *Die sieben Perser und Königtum des Dareios*, Heidelberg, 1977.

Hallock, R.T. "Selected Fortification Texts," *Cahiers de la D.A.F.I.* 8: 109-136, 1978.

Hansman, J. "Elamites, Achaemenians and Anshan," *Iran* 10: 101-125, 1972.

———. "Seleucia and the Three Dauraks" *Iran* 16: 154-61, 1978.

———. "Elymais" *Encyclopaedia Iranica* VIII: 373-76, 1998.

Harrison, J.V. "Kuhgalu: South-West Iran" *The Geographical Journal* 88: 20-36, 1936.

Henkelman, W.F.M. "Animal Sacrifice and 'External' Exchange in the Persepolis Fortification Tablets" in *Approaching the Babylonian Economy: Proceedings of the START Project Symposium Held in Vienna, 1-3 July 2004*, eds, H.D. Baker and M. Jursa (Münster): 137-65, 2005.

———. *The Other Gods Who Are: Studies in Elamite- Iranian Acculturation Based on the Persepolis Fortification Texts*, Leiden, 2008a.

———. "From Gabae to Taoce: The Geography of the Central Administrative Province" in *L'archive des Fortifications de Persepolis: État des questions et perspectives de recherches*, eds., P. Briant, W. Henkelman and M. W. Stolper (Paris): 303-316, 2008b.

———. "Consumed before the King: The Table of Darius, that of Irdabama and Irtaštuna and that of his Satrap Karkiš" in *Der Achämenidenhof*, eds., B. Jacobs and R. Rollinger (Wiesbaden): 667-775, 2010.

———. "Of Tapyroi and Tablets, State and Tribes: The Historical Geography of Pastoralism in the Achaemenid Heartland in Greek and Elamite Sources" *Bulletin of the Institute of Classical Studies* 54-2: 1-16, 2011a.

———. "Cyrus the Persian and Darius the Elamite: A Case of Mistaken Identity" in *Herodot und das Persische Weltreich*, eds., R. Rollinger, B. Truschneegg and R. Bichler (Wiesbaden): 577-634, 2011b.

Henkelman, W.F.M. and Stolper, M.W. "Ethnic identity and ethnic labeling at Persepolis: The Case of the Skudrians" in *Organisation des pouvoirs et contacts culturels dans les pays de l'empire achéménide*, eds., P. Briant & M. Chauveau (Paris): 271-329, 2009.

- Herzfeld, E.E. *The Persian Empire*. Wiesbaden, 1968.
- Hinz, W. "Persia, c. 2400-1800 BC," in *Cambridge Ancient History, vol. 1, Part. 2, Early History of Middle East*, eds, I. Edwards, C. Gadd and N. Hammond (Cambridge): 644-80, 1971.
- Hinz, W., and Koch, H. *Elamisches Wörterbuch*. Berlin, 1987.
- Kent, R. G. *Old Persian: Grammar, Texts and Lexicon*. New Haven, 1953.
- Koch, H. "Hofschatzwarte und Schatzhäuser in der Persis," *Zeitschrift für Assyriologie* 71: 232-47, 1981.
- . "Die achämenidische Poststrasse von Persepolis nach Susa," *AMI* 19: 133-47, 1986.
- Kuhrt, A. *The Persian Empire: A Corpus of Sources from the Achaemenid Period*. London, 2007.
- Luckenbill, D. D. *Ancient Records of Assyria and Babylonia*. Chicago, 1927.
- Luschey, H. "Studien zu dem Darius-Relief Bisutun" *AMI* 1: 63-94, 1968.
- MacDermot, B. C and Schippmann, K. "Alexander's March from Susa to Persepolis," *Iranica Antiqua* 34: 283-308, 1999.
- Madelung, W. "Dabuyids," *Encyclopaedia Iranica* VI: 541-44, 1993.
- Mann, M. *The Sources of Social Power*. Cambridge, 1986.
- Medvedskaya, I. "The Question of the Identification of 8th – 7th Century Median Sites and the Formation of the Iranian Architectural Tradition," *AMI* 25: 73-79, 1992.
- Potts, D.T. "The Persepolis Fortification Texts and the Royal Road: Another Look at the Fahliyan Area," in *Le archives des fortifications de Persépolis: État des questions et perspectives de recherches*, eds, P. Briant, W. Henkelman and M.W. Stolper (Paris): 275-301, 2008.
- Pourshariati, P. *Decline and Fall of the Sasanian Empire*. London, 2008.
- Root, M.C. "The Legible Image: How Did Seals and Sealing Matter in Persepolis?" in *Le archives des fortifications de Persépolis: État des questions et perspectives de recherches*, eds, P. Briant, W. Henkelman and M.W. Stolper (Paris): 87-148, 2008.
- Rowton, M. B. "Dimorphic Structure and the Tribal Elite" *Studia Instituti Anthropos* 28: 219-57, 1976.
- . "Economic and Political Factors in Ancient Nomadism" in *Nomads and Sedentary Peoples*, ed, J.S. Castillo (Mexico City): 25-36, 1981.
- Sancisi-Weerdenburg, H. "Gifts in the Persian Empire" in *Le tribute dans l'Empire perse*, eds, P. Briant and C. Herrenschildt (Paris): 129-46, 1989.
- Scheil, V. *Textes élamites-anzanites* (MDP 9). Paris, 1907.
- Schmidt, E.F. *Persepolis III*. Chicago, 1970.

Schmitt, R. *The Old Persian Inscriptions of Naqsh-i Rostam and Persepolis*. London, 2000.

Shahbazi, A.S. "Darius' Haft Kišvar" in *Kunst, Kultur und Geschichte der Achämenidenzeit und ihr Fortleben*, eds, H. Koch and D. N. Mackenzie (AMI, Supplement. 10, Berlin): 239-46, 1983.

Speck, H. "Alexander at the Persian Gates: A Study in Historiography and Topography" *American Journal of Ancient History* 1: 7-234, 2002.

Stein, A. *Old Routes of Western Iran*. London, 1940.

Tapper, R. *Frontier Nomads of Iran: A Political and Social History of the Shahsevan*. Cambridge, 1997.

Tavernier, J. *Iranica in the Achaemenid Period (ca. 550-330 BC): Lexicon of Old Iranian Proper names and Loanwords Attested in Non-Iranian Texts*, Leuven, 2007.

Tuplin, C. "The Seasonal Migration of Achaemenid King: A Report on Old and New Evidence," *Achaemenid History* XI: 63-114, 1998.

von Voigtlander, E. N. *The Bisitun Inscription of Darius the Great: Babylonian Version*. London, 1978.

Walser, G. *Die Völkerschaften auf den Reliefs von Persepolis*, Berlin, 1966.

Wiesehöfer, J. "Nouruz in Persepolis? Eine Residenz, das Neujahrsfest und eine Theorie" *Electrum* 15: 11-25, 2009.